

## بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه داستان ورقه و گلشاه عیوقی با اصل روایت عربی

غلامحسین غلامحسین‌زاده<sup>۱\*</sup>، یحیی عبید صالح عبید<sup>۲</sup>، کبری روشنفکر<sup>۳</sup>، ابوالقاسم رادفر<sup>۴</sup>

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۲. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۳. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۴. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

پذیرش: ۸۹/۱۱/۱۹

دریافت: ۸۹/۸/۲۲

### چکیده

منظومه عاشقانه ورقه و گلشاه از نخستین منظومه‌های داستانی فارسی در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است که موضوع آن داستان، دلدادگی عاشق و معشوق، با زبانی ساده است. مضامین گوناگون و جذاب عاشقانه این داستان، حاکی از قوت جنبه عاطفی آن است. هرچند عیوقی اصل این داستان را از اخبار و کتب عربی گرفته و به نظم درآورده است، اما با افزودن جنبه‌های حماسی و مضامین و تصاویر جدید، آن را از اصل متمایز کرده است. موضوع این مقاله استخراج و بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه این داستان و اصل روایت عربی (عروه و عفرا)، بر مبنای مهم‌ترین ویژگی‌های عشق عذری (عقیف) است. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که حضور اندیشه و تفکر خردگرا - که ریشه در فرهنگ و تمدن دیرینه ایران دارد - در انتخاب شخصیت‌ها و جایگاه آنان و همچنین شیوه پردازش ماجراها بر تمایز متن فارسی نسبت به عربی تأثیر آشکار گذاشته است. به عنوان نمونه، در روایت فارسی، عشق دو عاشق از مکتب آغاز می‌شود که نشانگر فرهنگ و تمدن است، در حالی که در اصل روایت عربی، این عنصر وجود ندارد؛ به بیان دیگر، «آشنایی در مکتب» را راوی ایرانی افزوده است. بر همین اساس، سایر مضامین این دو روایت، بررسی شده و ضمن ترسیم جدول تطبیقی مضامین عاشقانه، به مقایسه و تحلیل نقش مایه‌های هر دو روایت، در حوزه شخصیت، زمان، مکان و پیرنگ پرداخته شده است.

**واژگان کلیدی:** مضامین عاشقانه، ورقه و گلشاه، عروه و عفرا، عشق عذری، ادبیات تطبیقی.

Email: gholamho@modares.ac.ir

\* نویسنده مسئول مقاله:

نشانی مکاتبه: تهران، تقاطع بزرگراه شهید چمران و جلال آل احمد (پل گیشا)، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی،

گروه زبان و ادبیات فارسی، صندوق پستی: ۱۳۹-۱۴۱۱۵.



## ۱. مقدمه

داستان ورقه و گلشاه عیوقی<sup>(۱)</sup> برگرفته از داستان عروه و عفراء، اولین داستان عشق عذری عربی است. این داستان به گفتهٔ عبدالحمید ابراهیم با داستان مرقدش اکبر که در عصر جاهلی اتفاق افتاده نیز شباهت دارد (ابراهیم، ۱۹۷۲، ۳۷۱). داستان عروه و عفراء به روایت اسباط بن عیسی العذری در کتاب *اغانی* آمده و عیوقی، شاعر فارسی‌زبان، آن را در قرن پنجم با نام ورقه و گلشاه به نظم فارسی درآورده و مضامین حماسی و قهرمانی را هم به آن افزوده است. در همین عصر اندیشهٔ حماسی بر جامعه حاکم بود و شاعران به حماسه توجه خاص داشته‌اند، از این رو سرودن شعر در بحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور - که مخصوص منظومه‌های حماسی است - در این دوره رواج بیشتری داشته است. شاید به همین دلیل عیوقی به شخصیت‌های عاشق و معشوق داستان خود ویژگی‌های قهرمانی داده و این منظومهٔ عاشقانه را در وزن منظومه‌های حماسی سروده‌است و هر جا به بیان وقایع میدان‌های جنگی رسیده، به تفصیل به توصیف پهلوانی‌ها، رجزخوانی‌ها و شیوهٔ نبرد قهرمانان داستان پرداخته‌است و حتی از پیش خود ماجرای حماسی با مضمون جنگ برای معشوق بدان افزوده و بزم و رزم را در کنار هم شکل داده‌است.

داستان عیوقی با داستان میاسه و مقدار (زراقت: ۲۰۰۸: ۲۱۷) نیز شباهت دارد؛ با این تفاوت که در داستان میاسه و مقدار مضامین رزمی و پهلوانی و رجزخوانی خیلی بیشتر است، و سیر حوادث و پایان داستان نیز با هم تفاوت‌هایی دارند.

براساس روایت عربی و آنچه محققان نقل می‌کنند، دو روایت عمده از داستان عروه و عفراء وجود دارد؛ یکی برمبنای روایت آثاری چون *الشعر و الشعراء* ابن قتیبه، *نم الهوی* ابی الفرج ابن جوزی، *مصارع العشاق* سراج قاری و *تزیین الاسواق فی اخبار العشاق* داود انطاکی که محققانی چون عبدالستار الجواری و الطاهر لیبب آن را پسندیده‌اند و دومی بر مبنای روایت *الاغانی* اصفهانی، *الوافی بالوفیات* صفدی و *فوات الوفیات* کتبی که مورد قبول محققانی چون عبدالحمید ابراهیم و شوقی ضیف است. در اینجا ما روش تلفیقی را برگزیده‌ایم و ترتیب حوادث و سیر منطقی ماجراها را بیشتر بر اساس روایت *اغانی* و دیدگاه شوقی ضیف در کتاب *الحب العذری* نقل کرده‌ایم و در ضمن آن به *مصارع العشاق* و *تزیین الاسواق* نیز نظر داشته‌ایم.

پرسش اصلی این مقاله این است که مضامین عاشقانه این داستان با اصل روایت عربی چه نقاط

مشترک و متفاوتی دارد؟ فرض ما بر این است که ویژگی‌های فرهنگ ایرانی سبب شده است که داستان‌پردازان ایرانی در شیوه روایت خود تغییراتی را نسبت به اصل عربی ایجاد کنند؛ بنابراین، مضامین این دو روایت با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی مکتب آمریکایی بررسی شده‌اند.

## ۲. پیشینه تحقیق

تاکنون درباره مقایسه تطبیقی داستان ورقه و گلشاه عیوقی با اصل روایت عربی آن «عروه و عفرا» تحقیق مستقلی صورت نگرفته است، اما کارهای دیگری که تا حدودی با این پژوهش ارتباط دارند، عبارت‌اند از:

۱. الطاهر لیبیب (۱۹۷۴) در کتاب *سوسیولوجیا الغزل العربی*، به طور مختصر نقش مایه‌های این داستان را با داستان تریستان و ایزوت باهم مقایسه کرده است.
۲. نبیح الله صفا (۱۳۴۳) در مقدمه تصحیحی که از این داستان ارائه کرده، به شباهت آن با داستان عروه و عفراء اشاره کرده است.

۳. جلال ستاری (۱۳۵۴) در کتاب *پیوند عشق میان شرق و غرب*، ضمن شرح مفهوم عشق عذری و تجلیات آن در داستان‌های عاشقانه به این داستان اشاره کرده و تحلیل مختصری درباره تفاوت پایان داستان با اصل عربی آن ارائه داده و سپس چند مورد از ماجراهای این داستان را با داستان‌هایی چون خسرو و شیرین، تریستان و ایزوت و ویس و رامین مقایسه کرده است (ستاری، ۱۳۷۹، ۵۳۳-۵۳۷).

۴. اسدالله سورن ملیکیان (۱۹۷۰) در کتاب *رمان ورقه و گلشاه*، پس از مقایسه آن با ویس و رامین، میان آن دو شباهت‌هایی یافته و معتقد است که اصل این داستان عربی نیست، بلکه ایرانی است (Malikian, 1970, 30 - 32).

۵. ارژنگ مدی (۱۳۷۱) در کتاب *عشق در ادب فارسی*، به توضیح عشق عذری و به پیوند مفهوم کلی این داستان با مفهوم عشق عذری پرداخته و به اصل عربی آن اشاره کرده است و در ضمن این توضیحات، به شباهت نبرد گلشاه با غالب، پسر ربیع بن عدنان و نبرد گردآفرید با سهراب شاهنامه نیز توجه کرده و توضیحاتی ارائه داده است (ارژنگ مدی، ۱۳۷۱، ۱۵۱-۱۵۶).

البته درباره بررسی مستقل (نه تطبیقی) این داستان، منابع متعدد و متنوعی وجود دارد.



### ۳. مبانی نظری و تعاریف

این مقاله، بررسی خود را طبق ویژگی‌های عشق عقیف عذری به پیش برده و اساس بررسی تطبیقی خود را بر مکتب آمریکایی بنا نهاده است.

#### ۳-۱. عشق عقیف

عشق عقیف عشقی است که عاشق و معشوق علاوه بر دل‌باختگی عمیق نسبت به یکدیگر، باید پایبند اصولی باشند. از آنجاکه در بین اعراب، این نوع عشق ورزی منسوب به قبیله بنی‌عذره از قبایل قحطان یمن است، به عشق عذری شهرت یافته است.

#### ۳-۲. ویژگی‌های عشق عذری<sup>(۲)</sup> (عقیف)

اصول عشق عقیف عبارت‌اند از:

۱. عفت و راستگویی در عشق به یک زن. عاشق به شخصیت معشوق عشق می‌ورزد، نه به شخص (ظاهر) او؛
۲. اوج‌گرفتن عشق به مرور زمان و ریشه‌دار شدن تدریجی آن؛
۳. کوشش برای پنهان کردن راز عشق، ولی برملا شدن آن بر اثر غلبه شور عاشقانه؛
۴. کوشش بی‌وقفه برای دست یافتن به وصال معشوق؛
۵. وجود عوامل بازدارنده متعدد، چه از نوع عوامل بیرونی، مانند فقر و فلاکت یا گرفتار شدن یکی از عاشقان و چه از نوع عوامل درونی، مانند عفت یا اعتقادات دینی یا آداب و رسوم جامعه؛
۶. تلاش جدی عاشق برای دیدار معشوق، به گونه‌ای که اهمیت دیدار از وصال اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست؛
۷. وصف حال‌های پرسوز و گداز عاشق در دوری و هجران از معشوق و شکایت از آن؛
۸. طلب یاری از دوستان و همراهان برای خیرگیری از معشوق یا همدردی با او در این محنت؛
۹. وجود شخصیت‌های متعدد مقابل مانند حریف، لودهنده، افشاگر... و تعجب از آنان؛
۱۰. بی‌توجهی به پند و اندرز ناصحان و مشفقان و ملامتگران مبنی بر ترک معشوق؛
۱۱. تحمل سختی‌ها و گرفتاری‌های سفر یا جنگ و غیره در راه معشوق؛

۱۲. قانع‌بودن عاشق به چیزی اندک از معشوق، مانند نگاهی گذرا یا نجوای با وی در خیال، پیوستگی یاد معشوق)؛
۱۳. به جنون کشیدن کار عاشق و کوشش خانواده برای مداوای وی؛
۱۴. وفاداری به معشوق تا سرحد نابود شدن در راه عشق.

#### ۴. خلاصه داستان

داستان ورقه و گلشاه و عروه و عفراء، داستان دو دلداده است که در کودکی عاشق یکدیگر می‌شوند و قرار است با هم ازدواج کنند، اما زیبایی معشوق سبب پیدا شدن رقیبان ثروتمند و قدرتمند دیگری می‌شود که گاه به زور و گاه به حيله در این مسیر مشکل ایجاد می‌کنند. عاشق با کوشش فراوانی این مشکلات را از پیش پا برمی‌دارد، ولی همواره کمی دیر می‌رسد و سرانجام وقتی به دیدار معشوقه نایل می‌شود، وی به ازدواج کس دیگری در آمده است، در این وضعیت با وجود توان دست‌یافتن به معشوق، به دلیل رعایت عفت، از این کار سرباز می‌زند و سرخورده راه خود را در پیش می‌گیرد و از شدت غم و اندوه جهان فانی را وداع می‌کند و معشوقه نیز پس از اطلاع از این وضع خود را بر سر گور عاشق می‌رساند و در آنجا جان می‌سپارد. گزارش مشروح‌تر این وقایع به تفکیک روایت فارسی<sup>(۳)</sup> و عربی<sup>(۴)</sup> در پیوست این مقاله آمده است.

جدول ۱ مقایسه نقش مایه‌های روایت عیوقی با اصل روایت عربی

ردیف	نقش‌مایه	روایت عیوقی	روایت عربی
۱	آغاز عشق	به مرور زمان در مکتب	به مرور زمان در خانه و فضای قبیله
۲	برملاشدن راز عشق	ابتدا در مکتب و سپس در قبیله	پدر معشوق احساسات عاشق را درمی‌یابد
۳	طلب وصال	موافقت کردند و جشن گرفتند	ابتدا موافقت نکردند
۴	گرفتاری آغازین	اسیرشدن معشوق	فقر و فلاکت عاشق
۵	جنگ برای معشوق	جنگ ورقه با ربیع بن عدنان	جنگ ندارد
۶	پدر عاشق	در جنگ کشته می‌شود	عروه یتیم بوده است
۷	پاران عاشق	در ابتدا مادر گلشاه	عمه عروه

## ادامهٔ جدول ۱

ردیف	نقش‌مایه	روایت عیوقی	روایت عربی
۸	عوامل بازدارنده	فقر و فلاکت ورقه	فقر و فلاکت عروه
۹	سفر عاشق	به یمن نزد دایی ورقه پادشاه یمن	به (یمن، ری، شام) نزد پسر عموی ثروتمند
۱۰	حوادث سفر	جنگ با شاه عدن و بحرین	سردرگمی به خاطر یاد همیشگی معشوق
۱۱	ازدواج معشوق با دیگری	با شاه شام	با ثروتمندی از شام
۱۲	چاره‌اندیشی پدر معشوق	کشتن و دفن کردن گوسفند و معرفی آن به عنوان گور گلشاه	بازسازی گوری کهنه و معرفی آن به عنوان گور عفرآء
۱۳	آشکار شدن حقیقت	کنیزکی به وی حقیقت را بازگو کند	زنی از قبیله به وی حقیقت را می‌گوید
۱۴	واکنش عاشق	گور را می‌شکافد، مال و ثروت را برمی‌گرداند و عمو را ملامت می‌کند	گور را نمی‌شکافد، مال را بر نمی‌گرداند، عمو را به شدت ملامت می‌کند
۱۵	حوادث سفر به شام	جنگیدن با دزدان و زخمی شدن	بدون رخ دادن اتفاقی، سالم رسیدن
۱۶	ملاقات و دیدار معشوق	با اجازهٔ شاه شام چند روز همدیگر را با عفت و پاکدامنی ملاقات کردند	با اطلاع شوهر همدیگر را با عفت و پاکدامنی ملاقات می‌کردند
۱۷	راه برگشتن و طلب درمان	ملاقات با طیبی به نام (الغراب الیمانی) و طلب درمان کردن اما فایده‌ای نداشتن.	غش کردن گاهگاهی تا رسیدن به قبیله، با حالتی نزار، بردن وی به نزد طیب (عراف الیمانه) اما بی‌فایده بودن.

## ادامه جدول ۱

ردیف	نقش‌مایه	روایت عیوقی	روایت عربی
۱۸	مرگ عاشقان	مردن عاشق در راه برگشتن، گریه و زاری کردن معشوق بر سرگور عاشق و جان دادن در همان‌جا	مردن عاشق در قبیله. بازگشتن عفراء از شام و ناله و زاری کردن بر سرگور وی و جان دادن در همان‌جا
۱۹	نهایت داستان	بنا کردن گنبدی بر گور عاشق و معشوق و زیارتگاه عاشقان شدن آن	رویبیدن دو درخت کوچک بر گور عاشق و معشوق و به هم پیچیدن شاخه‌های آن‌ها

## ۵. بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه

بررسی نقش‌مایه‌ها و کنش‌های داستانی هر دو روایت و تقطیع مضامین عاشقانه، نشان‌دهنده از موارد زیر است:

۱. آغاز عشق: به روایت عیوقی، عشق هر دو جوان در ده سالگی و در مکتب پرورده می‌شود؛ اما در اصل روایت عربی از کودکی و با مرور زمان در منزل و فضای قبیله آغاز می‌شود و از رفتن به مکتب خبری نیست. در اینجا مضمون «عفت و راستگویی و نیز اوج گرفتن عشق» مشاهده می‌شود.

۲. برملا شدن راز عشق: در روایت عیوقی با وجود کوشیدن جدی و فراوان در پنهان کردن راز عشق، عشق در مکتب فاش می‌شود، سپس به علت زردرویی و لاغری هر دو، پدران متوجه آن می‌شوند. در اصل روایت عربی پدر عفراء احساسات هر دو را درک می‌کند و چون فاش شدن راز عشق (به گفته راویان) در فرهنگ عربی ننگ شمرده می‌شود، عروه چنین از خود دفاع می‌کند که راز عشق را به کسی نگفته و نقشی در فاش شدن آن نداشته است؛ بر عکس روایت عیوقی که فاش شدن راز عشق ننگ نیست و جای پوزش‌خواهی ندارد. عروه می‌گوید:

فوالله ما حثتُ سرک صاحباً  
اخألی ولا فاهت به الشفتان

(انطاک، ۱۹۹۴: ۱۳۶)

ترجمه: سوگند یاد می‌کنم که راز تو را به کسی و یا به هیچ دوست صمیمی نگفتم و لب از لب نگشودم.



در روایت عیوقی افراد قبیله از عشق هر دو آگاه می‌شوند و سپس پدران متوجه عشق فرزندان نیز می‌شوند:

سیه نرگس ناوک‌انداز اوی      بگسترده اندر عرب راز اوی  
به حی بنی شیبیه در کس نماند      که او نامه عشق گل‌شه نخواند

(عیوقی، ۱۳۴۳: ۸)

ز دل دادن آن دو سرو سهی      ز احوالشان یافتند آگهی  
چو هنگام بیداری و جای خواب      ندیدند از یشان ره ناصواب  
دل هر دو مسکین نگه داشتند      ز هم شان جدا کرد نگذاشتند

(همان: ۹)

«فاش شدن راز عشق، با وجود کوشش برای پنهان کردن آن» مضمون این فراز است. ۳. طلب وصال: در اصل روایت عربی پدر عفرآء به هر دو عاشق وعده وصال می‌دهد. بنابراین عروه از وی عفرآء را خواستگاری می‌کند، اما پدر بهانه می‌گیرد. عروه در این خصوص می‌گوید:

و منیتنی عفرآء حتی رجوتها      و شاع الذی منیت کل مکانی

(انطاکی، ۱۹۹۴: ۱۳۷)

ترجمه: به من وعده وصال عفرآء دادی تا به وی علاقه‌مند شدم و امیدی که به من دادی در همه جا فاش شد.

اما در روایت عیوقی بعد از اینکه پدران متوجه عشق فرزندان می‌شوند، بساط نامزدیشان را مهیا می‌کنند:

غم عشق در هر دو دل کار کرد      مر آن هر دو را زار و بیمار کرد  
به سوی پدرشان شد این آگهی      که خمیه گشت آن دو سرو سهی  
چو از حال ایشان خبر یافتند      به وصل دو دل بند بشتافتند

(همان: ۹)

۴. گرفتاری آغازین: در روایت عیوقی حمله قبیله دشمن در شب عروسی، سبب اسیرشدن گلشاه می‌شود؛ از این رو ورقه به تصویر حالت ناامیدی به سبب دوری و اسیر شدن گلشاه می‌پردازد:

کجا رفتی ای دل گسل یار من      مگر سیر گشتی ز دیدار من



نه جستم بتا هرگز آزار تو      چرا جستی ای دوست آزار من  
چگونست بی من بتا کار تو      که با جان رسید از عنا کار من  
ز من زارتر گردی اندر فراق      اگر بشنوی ناله زار من  
برتست زنهار جان و دلم      نگه دار زنهار زنهار من

(همان: ۱۵)

اما در روایت عربی مهریه سنگین معشوق و فقر عاشق مانع آن می‌شود. عروه می‌گوید:

یکلفنی عمی ثمانین ناقه      و مالی و الرحمن غیر ثمان

(انطاکی، ۱۹۹۴: ۱۳۷)

ترجمه: عمومیم هشتاد شتر برای مهریه به من تحمیل کرد و من به خدای مهربان، جز هشت شتر ندارم. مضمون این بحث «عوامل بازدارنده از وصال و تصویر حالت ناامیدی به سبب دوری و جدایی» است.

۵. جنگ برای معشوق: در روایت عیوقی، ربیع بن عدنان شیفته گلشاه است و چون به مقصود خود نرسید، گلشاه را به اسیری برد و عاشق برای آزادی معشوق به جنگ ربیع بن عدنان می‌رود. ورقه در این خصوص می‌گوید:

بگفت ای چراغ دل و جان من      بت گل رخ [و] جان و جانان من  
به هجر اندرون کرد نتوان درنگ      شود نرم از عشق پولاد و سنگ  
نگارم شد و شد ز هجرش مرا      هم از دل نشاط و هم از روی رنگ  
کنون کم قضا سوی او ره نمود      نگیرم بگر در صبوری درنگ  
ز جان و ز خون معادی کنم      هوا تیره فام و زمین لاله رنگ  
نیارم شیخون، نسازم کمین      کزین هر بو بر مرد عارست و ننگ  
بتم گر به کام نهنگ اندرست      بیرون آرم او را ز کام نهنگ  
به خون ربیع ابن عدنان کنون      بشویم دل و جان به شمشیر جنگ

(همان: ۱۷-۱۸)

عیوقی در اینجا با حماسه‌سازی به توصیف صحنه پهلوانی و قهرمانی می‌پردازد که شاید به دلیل تأثیر از حوادث روزگار خود باشد؛ اما در اصل روایت عربی خبری از آیین پهلوانی



نیست و عاشق به علت فقر و فلاکت و نامردی پدر معشوق و کسانی که به خواستگاری معشوق آمدند، دچار درگیری ذهنی می‌شود. عروه می‌گوید:

احب ابنه العذری حبا و این نأت و دانیت فیها غیر ما متدان  
 انا رام قلبی هجرها حال دونه شفیعان من قلبی لها جدلان  
 إذا قلت: لا، قال: بسی، ثم اصبحا جمیعا علی الرأی الذی یریان

(اصفهانی، بی‌تا: ۱۵۷؛ انطاکی، ۱۹۹۴: ۱۳۵)

ترجمه: دختر عذره، اگرچه دوری کرد، بسیار دوستش دارم و در راه وی چیزهای تحمل‌ناپذیر را تاب آوردم. هرگاه دلم دوری وی را خواست، چیزی مانع آن شد، دو لجاج از دلم به شفاعت وی برخاستند. اگر گفتم: نه! گفتند: بله، سپس همه با همان رأی که زدند، برخاستند.

در اینجا مضمون «پیدا شدن رقیب و حریف»، و «تحمل سختی‌ها و گرفتاری‌های جنگ و غیره در راه معشوق» مطرح است.

۶. پدر عاشق: پدر ورقه در جنگ کشته می‌شود، اما در اصل روایت عروه از کودکی یتیم بود.  
 ۷. یاران عاشق: در روایت عیوقی مادر گلشاه در ابتدا از یاران ورقه است و دلش برای وی می‌سوزد، از آرزوی دختر برای وصال با ورقه باخبر است؛ یعنی مادر معشوق با عاشق مدارا می‌کند و تاحدی به او کمک می‌کند. پس مهربانی مادر از آغاز داستان نمایان است؛ در اصل روایت عربی، مادر عفراء از ابتدا با عروه میانه‌خوشی نداشت و کمکی به وی نکرد، چون به فکر مهریه و آینده دختر بود، نه به فکر عشق و عاشقی، در این روایت عمه دختر یاور او شد و به وی کمک کرد. «طلب یاری از دوستان، همراهان و دیگران» و «امید مجدد به وصال» از مضامین مشترک دو داستان است.

۸. عامل بازدارنده: در اصل روایت عربی فقر و فلاکت عاشق از ابتدا مانع ازدواج او می‌شود، برعکس روایت عیوقی که ابتدا مشکلی نداشتند، سپس فقر مانع آن می‌شود. ورقه درباره این موضوع ناله سر می‌دهد:

همی‌گفت بی‌مال و بی‌خواسته چگونه شود کارم آراسته  
 به ترسم که گلشاه را گرز عم به خواهم، به کف آیدم درد غم  
 سراندر نیارد به گفتار من نیندیشد از ناله زار من

کی بی‌خواستہ دل نیابد طرب      نه بی‌سیم هرگز رسد لب‌به‌لب

(همان: ۴۸)

۹. سفر عاشق: در روایت عیوقی هم‌چون روایت کتاب *اغانی*، عاشق به یمن سفر می‌کند و پیش دایی خود، یعنی شاه یمن می‌رود چون در فرهنگ ایرانی از کسی که بزرگ‌تر است کمک می‌گیرند؛ برعکس اصل روایت عربی که نزد پسر عموی ثروتمند و تاجر خود می‌رود که در یمن زندگی می‌کند، زیرا در فرهنگ عربی، افراد بیشتر از همسن و سالان یاری می‌طلبند. عروه علاوه بر طلب یاری از پسر عمو، در این سفر به توصیف حالت ناامیدی و لاغری خود در پی دوری از معشوق می‌پردازد و از رفقای همسن و سال خود طلب یاری می‌کند و چنین به آن‌ها خطاب می‌کند:

خلیلی من علیا هلال بن عامر      بصنعا عوجا الیوم وانتظران  
ولاتزهدا فی الذخر عندی واجملا      فانکما بی الیوم مبتلیان

(اصفهانی، بی‌تا: ۱۵۵)

ترجمه: دوستان من از بلندی‌های [منطقه] هلال بن عامر به سمت شهر صنعا فروآید و منتظر من بمانید و از پاداشم روی مگردانید و شکیبایی داشته باشید، چون شما امروز گرفتار من هستید.

متی تکشفا عنی القمیص تبینا      بی‌الضر من عفراء یا فقتیان  
اذن تریا لحما قلیلا و اعظما      بلین و قلبا دائم الحفقان  
و قد ترکنتی لاعی لمحدث      حدیثا و ان ناجیته و نجانی

(همان: ۱۵۶)

ترجمه: ای جوانان! هرگاه لباسم را کنار کشید، می‌توانید آسیبی را که از عفراء دیدم، ببینید. حتماً گوشتی کم و استخوانی پوسیده پیدا می‌کنید و دلی که همواره در تپش است (مرا) پریشان خاطر، نزار و لاغر می‌بینید). مرا به خود وا گذاشت، درحالی‌که حرف هیچ گوینده‌ای را اگرچه باهم سخن رد و بدل کنیم، نمی‌شنوم.

مضمون این بحث «تحمل سختی‌ها و گرفتاری‌های سفر و غیره در راه معشوق»، «طلب یاری از دوستان، همراهان و دیگران» و همچنین «تصویر حالت ناامیدی به سبب فراق و جدایی» است.

۱۰. حوادث در سفر: در روایت عیوقی، ورقه در راه کر و لال می‌ماند، چون می‌خواهد علت



سفر پنهان بماند و این نشان کتمان راز عشق است. او با هوشیاری با شاه عدن و بحرین می‌جنگد؛ برعکس روایت عربی که از جنگ خبری نیست و عاشق در راه هذیان‌گو است و در خود نشان دیوانگی به خاطر یاد همیشگی معشوق دارد. عروه وضعیت روحی خود را چنین توصیف می‌کند:

تحملت من عفراء ما لیس لی به      و لا للجبال الراسیات یدان  
فیا رب انت المستعان علی الذی      تحملت من عفراء منذ زمان  
کأن قطاه علق بجناحها      علی کبدی من شده الخفقان

(همان: ۱۵۸)

ترجمه: من از عفراء چیزهایی تحمل کردم که نه من و نه کوه‌های استوار تاب آن را نمی‌آوریم. خدایا! تو یار من هستی از آن چیزی که مدت‌ها است از عفراء تحمل کردم. قلبم به شدت می‌تپید، گویا که پر و بال مرغ سنگخواره به جگرم گره خورده است. همچنین وی حال خود و شتر ماده‌اش را در راه برگشتن چنین توصیف می‌کند:

هوای ناقتی خلفی و قدامی الهوی      و اینسی و ایاهام لمختلفان  
هوای أمامی، لیس خلفی مُعَرَّج      و شوقی قلو صی فی الغدو یمان  
هوای عراقی، و تثنی زمامها      لبرقی، إذا لاح النجوم یمان  
متی تجمعی شوقی و شوقک تظعی      و ما لک بالعبء الثقیل یدان

(انطاکی، ۱۹۹۴: ۱۳۵؛ القط، ۱۹۷۹: ۷۶)

ترجمه: عشق شتر ماده‌ام پشت سرم و عشقم جلوی چشم است و من و آن «شتر» دارای اختلاف سلیقه‌ایم. با عشق پیش راهم، بی‌وقفه حرکت می‌کنم و اشتیاق شترماده‌ام من در رفتن روز هنگام به سمت یمن است. عشقم عراقی است، و شترماده‌ام لگامش را کج می‌کند، آنگاه که ستاره‌یمانی بتابد. هرگاه عشقم و عشقت را جمع کنی، می‌فهمی که توان حمل بار سنگین عشق را نداری. عیوقی نیز حال ورقه را در مسیر بازگشت چنین توصیف می‌کند:

هر آن کس کی پرسیدی از وی خبر      کجا آمدی پیش بر رهگذر  
ندای از اندیشه کس را جواب      نگفتی سخن از خطا و صواب

گمان برد هر کس که بد کو مگر ز مادر چنان گنگ زادست و کر

(همان: ۵۶)

«پیوستگی یاد معشوق و وصف عشق و عاشقی با وی» و «تصویر حالت ناامیدی به سبب فراق و جدایی» از مضامین این بحث است.

۱۱. ازدواج معشوق: در روایت عیوقی، گلشاه با شاه شام ازدواج می‌کند، اما از آنجاکه راضی نبود و به ورقه اشتیاق داشت، حالت خود را چنین توصیف می‌کند:

ایا نزهت و راحت جان من دل و دیده و جان و جانان من  
تو درمان جانی و درد دلی کجا رفتی ای درد و درمان من  
گسستندم از تو، نکردند رحم برین خسته دو چشم گریان من  
ز درد دلم گشت رخساره زرد ز غم گوژ شد سرو بستان من  
ز بهر دم به غریبی مرا بدادند بی‌امر و فرمان من

(همان: ۷۵)

در روایت عربی، همسر عفرآ مردی ثروتمند از شام - یا اثاله، پسر عموی وی در روایت *الشعر والشعرا* است. عفرآ از سر نارضایتی عروه را خطاب قرار می‌دهد از بدعهدی آن‌ها شکوه می‌کند:

یا عروان الحی قد نقضوا عهد الإله و حاولوا الغدرا

(اصفهانی، بی‌تا: ۱۵۵)

ترجمه: ای عروه! افراد قبیله پیمان خدا را شکستند و خیانت کردند.

در اینجا مضمون «پیداشدن رقیب، حاسدان و لودهندگان» مشاهده می‌شود که در پی آن مضمون «عوامل بازدارنده از وصال» می‌آید.

۱۲. چاره‌اندیشی پدر معشوق و وفاداری عاشق: عیوقی در منظومه خود به جای تعمیر گوری کهنه، گوسفندی را می‌کشد و در گور می‌نهد و با مهارت بیشتری عاشق را فریب می‌دهد، زیرا گور تازه را کسی ندیده و از موضوع خبردار نمی‌شود. برعکس اصل روایت عربی که وقتی گور کهنه به عنوان گور عفرآ معرفی می‌شود، گمانه‌زنی‌ها را زیاد می‌کند. ورقه بعد از دیدن گور، غمگین می‌شود و از درد دوری گلشاه گریه و زاری می‌کند. وی وفاداری خود را در عشق چنین توصیف می‌کند:



تو ای تن در درد و غم برگشای	ایا هیچ‌کس خوش مباحش و مخند
تو ای ورقه از بهر جانان خویش	بدل بر در شادکامی ببند
کنون کآن دل‌ارام رفت از برت	تو دل نیز بر مهر خوبان مبند
ایا نو شکفته گل بوستان	ز بارت کی چید وز بیخت کی کند؟
بگیرید ای مردمان دست من	بریریم سوی گور آن مستمند

(همان: ۸۲)

در اینجا مضمون «وفاداری به معشوق» و «تصویرحالت ناامیدی به سبب دوری و جدایی» مشاهده می‌شود.

۱۳. خبر ازدواج معشوق: در دو روایت، ناله و بی‌قراری عاشق سرگور معشوق دل دیگران را به حال وی سوزاند و افراد قبیله به ملامت و نصیحت وی پرداختند که معشوق را فراموش و از این کار خودداری کند، اما چون از روش خود دست نکشید، یکی از کنیزکان خبر ازدواج معشوق به گوش وی رساند. چون ورقه برخورد مسلط بود توانست واکنش درستی انجام بدهد. گور تقلبی را شکافت و دریافت که حرف کنیزک درست بود؛ برعکس روایت عربی که عروه به سادگی حرف کنیزک را باور می‌کند و به دنبال تحقیق و شکافتن گور نمی‌رود و همچنان از عشق و جنون صحبت می‌کند:

وانی لتعرونی لنکراک رعه	لها بین جلدی و العظام دبیب
فوالله لا انساک ما هبت الصببا	و ما اعقبته فی الریاح جنوب

(اصفهانی، بی‌تا: ۱۵۵؛ ضیف، ۱۹۹۹: ۹۵)

ترجمه: هر لحظه به یاد تو می‌لرزیم، این لرزش در میان پوست و استخوانم نفوذ می‌کند. سوگند می‌خورم که مادام که باد صبا و نیز باد جنوب در پی آن می‌وزند تو را فراموش نخواهم کرد (عشق من ابدی است).

در اینجا مضمون «تعجب از ملامت‌کنندگان و بی‌توجهی به پند و اندرز ناصحان و مشفقان» مشاهده می‌شود.

۱۴. واکنش عاشق: در روایت عیوقی عاشق همه مال و ثروت را به صاحبش برمی‌گرداند و به سمت شام حرکت می‌کند، پس اینجا ورقه با درایت بیشتری وارد عمل می‌شود، زیرا سفر او برای آوردن مهریه است و از این خیانت باخبر می‌شود که گلشاه را برای مال و

ثروت شوهر دادند؛ به این فکر می‌افتد که پولی که به خاطرش زحمت‌ها کشید نباید به دست آن‌ها برسد. شاید هم آنچه از دایی گرفته قرض بوده و ورقه مجبور به پس‌دادنش بوده است و به هوای دیدار یار سمت شام حرکت کرده است. اما در روایت عربی، عاشق عموی خود را ملامت می‌کند، مال و ثروت را همان‌جا رها می‌کند و به دیدار معشوق راه شام پیش می‌گیرد. عروه در ملامت عموی خود چنین می‌گوید:

فیا عم یا نا الغدر لا زلت مبتلی  
 حلیفاً لهم لازم و هوان  
 غدرت و کان الغدر منک سجیة  
 فالزمت قلبی دائم الخفقان  
 و اورثتنی غماً و کرباً و حسرة  
 و اورثت عینی دائم الهملان  
 فلا زلت نا شوق الی من هویته  
 و قلبک مقسوما بکل مکان

(انطاکی، ۱۹۹۴: ۱۳۶؛ ضیف، ۱۹۹۹: ۹۳)

ترجمه: ای عموا! ای بی‌وفا! پیوسته گرفتار پیمانی ناگسستی و ذلت‌بار باشی. خیانت کردی و بی‌وفایی از خوی توست، دلم را همواره به تپیدن واداشتی. بار غم، اندوه، ناراحتی و چشم‌گریان به من بخشیدی. پس پیوسته گرفتار اشتیاقی به دل‌بسته‌ات باش و دل پاره‌پارها در همه‌جا پراکنده باد. در اینجا مضمون «پایداری و وفاداری به معشوق و نفرین پیمان‌شکنان و نیز کوشش برای دیدار معشوق» مشاهده می‌شود.

۱۵. حوادث در سفر به شام: در روایت عیوقی، حوادث حماسی و پهلوانی رخ می‌دهد. عاشق با دزدان می‌جنگد و زخمی می‌شود، پس بار حماسی که عیوقی به داستان افزوده است، در همین‌جا نیز آشکار است؛ برعکس روایت عربی که بیشتر جنبه عاطفی دارد و در راه سفر اتفاقی نمی‌افتد و عاشق فقط سختی‌های سفر را می‌کشد و سالم به مقصد می‌رسد. در اینجا مضمون «تحمل سختی‌ها و گرفتاری‌های سفر و غیره در راه معشوق» مشاهده می‌شود.

۱۶. دیدار معشوق: در روایت عیوقی، هر دو عاشق با اجازه شاه شام چند روز با عفت و پاکدامنی با یکدیگر ملاقات می‌کنند، عیوقی این صحنه را شکوهمندانه تصویر می‌کند؛ صحنه‌های اولین دیدار ورقه و گلشاه، شخصیت شاه و کاخ و کنیزان همگی به خوبی ترسیم می‌شوند. اما در روایت عربی با اطلاع همسر عفراء دیداری در نهایت عفت و پاکدامنی صورت می‌گیرد.

در اینجا مضمون «عفت، استواری و راستگویی در عشق» مشاهده می‌شود.

۱۷. راه برگشتن و طلب درمان: در منظومه عیوقی به نقل از یکی از روایات عربی، ورقه با



طبیعی به نام (الغراب الیمانی) برخورد می‌کند و از وی درمان عشق می‌جوید. طیب به درمان او می‌پردازد، سپس وی را برای شفا یافتن به پرهیز از عشق و فراموش کردن معشوق نصیحت می‌کند؛ اما فایده‌ای ندارد و ورقه در گفت‌وگویی با پزشک چنین می‌گوید:

ایا پُر هنر راد و دانا طیب	یکی چاره کن بر فراق حبیب
که از هجر آن سرو سیمین صنم	گدازنده ام هم چو زرین قضیب
نصیب بتم خوبی و چابکیست	چرا مر مرا محنت آمد نصیب؟
کرا عشق و هجران بهم یارگشت	شود جاننش با مرگ بی شک قریب
منم بسته عشق، رحمت کنید	برین خسته مستمند غریب

(همان: ۱۰۸)

در روایت عربی عروه در مسیر برگشت زرد رو است و سرش گیج می‌رود، وقتی به قبیله می‌رسد، وی را نزد طبیعی به نام عراف الیمامه می‌برند و طبیعی دیگر به نام عراف حجر هر دو به درمان او می‌پردازند، سپس وی را برای شفا یافتن به صرف نظر از عشق و معشوق نصیحت می‌کنند، اما فایده‌ای ندارد. عروه در التماس خود از طیب و نیز توصیف حالت خود چنین می‌گوید:

اقول لعراف الیمامه داونی	فانک ان داویتی لیطیب
و ما بی من خبل و لا مس جنبه	ولکن عمی یا اخی کذوب
فوا کبداً امست رفاتا کأنما	یلذعها بالموقدات طیب
عشیه لا عفراء منک بعیده	فتسلو و لا عفراء منک قریب

(اصفهانی، بی تا: ۱۵۵؛ ضیف، ۱۹۹۹: ۹۵)

ترجمه: به پیشگوی یمامه می‌گویم مرا درمان کن، اگر مرا درمان کردی، تو را طیب می‌دانم. من نه روانی و نه دیوانه هستم، بلکه ای برادر! عمویم دروغگو است. پس وای به حال دل سوخته‌ام، گویی طبیعی آن را با ابزار داغ می‌زند. شبی که نه عفراء از تو دور است و نه عفراء به تو نزدیک تا آرام می‌شوی.

جعلت لعراف الیمامه حکمه	و عراف حجران هما شفیان
فقالا نعم نشفی من الداء کله	وقاما مع العواد یبتدران



فما ترکا من رقیه یعلمانها  
و لا سلوه الا و قد سقیان  
و قال: شفاک الله، و الله ما لنا  
بما ضمنت منک الضلوع یدان

(السراج‌القاری، بی‌تا: ۳۱۹؛ ضیف، ۱۹۹۹: ۹۶)

ترجمه: قضاوت عراف الیمامه و عراف حجر را پذیرفتم، اگر مرا درمان کنند. آن دو گفتند: بله! همه بیماری‌ها را درمان کنیم و شروع به درمان کردند. همه طلسم‌هایی را که می‌دانستند استفاده کردند، همه داروها و شربت‌ها را به من خوراندند. اما سرانجام گفتند: خداوند تو را شفا دهد و قسم می‌خوریم که ما از درمان آنچه که در درون داری عاجزیم.

در اینجا مضمون «تصویر حالت ناامیدی به سبب فراق و جدایی، طلب درمان عاشق از طبیبان و بی‌توجهی به پند و اندرز ناصحان و مشفقان» مشاهده می‌شود.

۱۸. مرگ عاشقان: در روایت عیوقی ورقه در راه می‌میرد. او می‌گوید:

کنم آه ازین چرخ‌گردنده آه  
که عیشم تبه کرد و روزم سیاه  
تو بدروء باش ای گرانمایه ئر  
که من تن سپردم به خاک سیاه  
مبادا بتو بر تبه عیش و عمر  
که هم عیش و هم عمر من شد تباه  
دل سوخته در غم مهر تو  
همی‌برد خواهم بنزد اله  
دریغا که از وصل تو مر مرا  
گسسته شد اومید و کوتاه راه

(همان: ۱۱۰)

گلشاه نیز همان‌جا می‌رود و سرگور ورقه آن‌قدر گریه و زاری می‌کند تا جان می‌بازد.

زبان حال وی در فراق ورقه چنین است:

کزین پس ایا دل به دنیا مناز  
که عزش عنابست و نازش نیاز  
دو سرو سهی را به یک بوستان  
بپرورد در شادکامی و ناز  
ابی آنکه زآن هر دو آمد گناه  
ز یک دیگرانشان جدا کرد باز  
مرا گفته بودی که آیم برت  
شدی از برم باز نایی تو باز  
قضا تا در مرگ تو باز کرد  
به خود بر در غم نکردم فراز  
به نزد تو خواهم همی‌آمدن  
مرا هم بر جای خود جای ساز

(همان: ۱۱۲)



اما در روایت عربی عروه به صورت هذیان‌گو، ابیاتی چند تکرار می‌کند و در قبیله می‌میرد. او می‌گوید:

بنا من جوی الاحزان و البعد لوعه      تکاد لها نفس الشفیق تذوب  
و ما عجیب موت المحبین فی الهوی      و لكن بقاء العاشقین عجیب

(ضیف، ۱۹۹۹: ۹۵)

ترجمه: ما سوز داغ غم و هجران داریم، به حدی که جان مشفق از آن ذوب می‌شود. من از مرگ عاشقان در راه عشق تعجب نمی‌کنم، بلکه زنده‌ماندن آنان عجیب‌تر است. در ادامه داستان، عفرآ از شام می‌آید و سرگور او چنان گریه و زاری می‌کند که جان می‌بازد. عفرآ می‌گوید:

فلا لقی القتیان بعدک راحه      و لا رجعوا من غیبه بسلام  
و لا وضعت انثی تماما بمثله      و لا فرحت من بعده بغلام

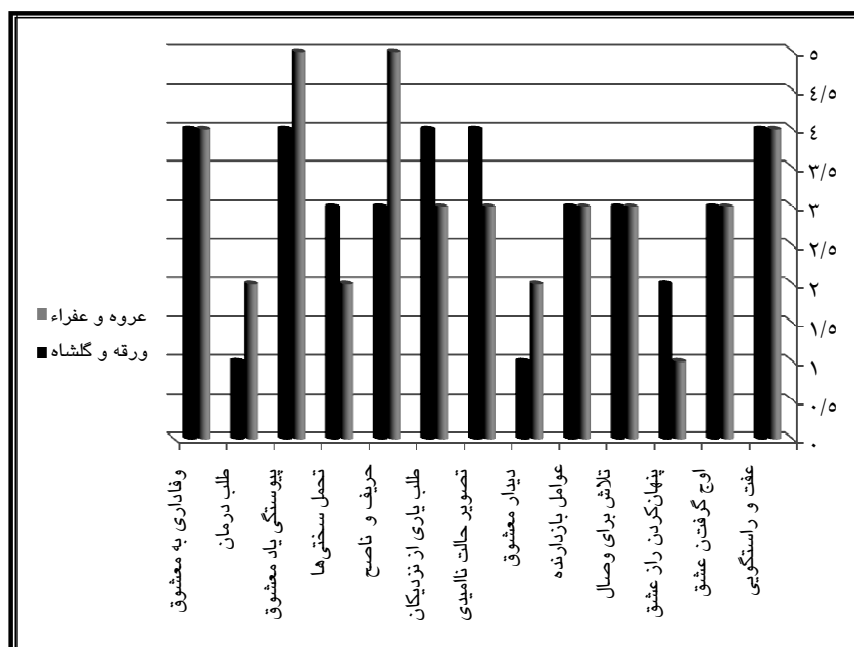
(انطاکی، ۱۹۹۴: ۱۳۲؛ ضیف، ۱۹۹۹: ۹۷)

ترجمه: پس جوانان بعد از تو آسایش نیبند و از سفر با سلامت برنگردند و هیچ زنی فرزندی مانند او نیاورد و نه به فرزندی چون او شاد شود.

در اینجا مضمون «وفاداری به معشوق و فداکاری در راه عشق» مشاهده می‌شود.

۱۹. پایان داستان: در روایت عیوقی روی گور دو عاشق گنبدی بنا می‌کنند و زیارتگاه عاشقان می‌شود، اما در روایت عربی روی گورشان دو درخت کوچک می‌روید و پس از مدتی به هم درمی‌پیچند. اینجا عیوقی در منظومه خود به ساختن گنبدی روی گور عاشقان و اینکه بارگاهشان زیارتگاه عاشقان است، قانع نشد، بلکه برای وصال دو عاشق از نوق و خیال خود «عیوقی» استفاده کرد و عاشقان با معجزه توسط پیامبر اکرم (ص) و به‌خواست خدا دوباره زنده شدند و چهل سال کنار هم زندگی کردند؛ به‌عکس روایت عربی که هر دو عاشق در قبیله می‌میرند و کنار هم دفن می‌شوند که راویان اخیر مانند داود انطاکی (ف ۱۰۰۸ ه.ق) به این قانع نشدند و اضافه کردند از آنجا که وصال عاشق و معشوق در دنیا میسر نبود، دو درخت کوچک روی گورشان روییدند و به هم پیچیدند تا نشانه پیروزی عشق حتی بعد از مرگ حاصل آید، زیرا به اعتقاد آن‌ها عشق عقیف جاویدان است. در اینجا مضمون «پایداری عشق» مشاهده می‌شود. درونمایه اصلی حاکم بر دو روایت، فقر و فلاکت است که مانع ازدواج هر دو عاشق علی‌رغم عفت و

راستگویی در عشق می‌شود و اینکه مال و ثروت بر عشق غلبه دارد. پایان داستان عیوقی تنها به مرگ هر دو عاشق و بنای گنبد و زیارتگاه بر گورشان ختم نمی‌شود، بلکه با اندیشه کرامات اولیاء و پیامبران داستان را دنبال می‌کند و به معجزه پیامبر اکرم (ص) - به‌خواست خدا - هر دو عاشق زنده می‌شوند و پادشاه شام نیز از عمر خود به آن‌ها می‌بخشد و آن دو به مدت چهل سال در آسایش زندگی می‌کنند. اما روایان روایت عربی اسطوره‌پردازی را به گونه‌ای دیگر دنبال می‌کنند. در روایت عربی سرانجام داستان به پیروزی عشق عقیف می‌انجامد چون عشق بعد از مرگ ادامه می‌یابد و نشانه آن پیچیدن دو درختی است که روی دو گور رویینند، به این ترتیب اسطوره فارسی با اسطوره عربی تفاوت می‌یابد؛ اسطوره فارسی به بقا در این جهان بیشتر تمایل دارد، اما اسطوره عربی فناپذیری را پس از مرگ دنبال می‌کند.



نمودار ۱ تکرار مضامین عاشقانه

این نمودار بر اساس ویژگی‌های عشق عذری (عقیف) و تسلسل مضامین تکراری که در



خلاصه داستان و جدول نقش‌مایه آمده‌اند، تهیه شده است و به بیان حالات فراز و نشیب دو عاشق کمک می‌کند؛ لذا برای دوری از تکرار مطالب تحلیلی و افزایش حجم مقاله به بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه بالا کفایت می‌کنیم که شامل تحلیل مطالب این نمودار نیز هست.

## ۶. نتیجه‌گیری

با نگاهی به دو روایت و با بررسی مضامین مستخرج به این نتایج زیر می‌رسیم:

۱. مضمونی که عیوقی در منظومه خویش افزوده، این است که عاشق سه‌بار به خاطر معشوق می‌جنگد، بار اول با قبیله بنی‌ضبه برای نجات دادن معشوق از اسارت، بار دوم با شاه عدن و بحرین برای نجات دایی خود شاه یمن تا برای کابین گلشاه از وی مساعدت بگیرد و بار سوم در راه سفر به شام برای دیدار معشوق با دزدان درگیر می‌شود که در هر سه جنگ پیروز می‌شود. روایت فارسی داستان بیشتر ویژگی‌های حماسی با بار عاطفی دارد درحالی‌که در اصل روایت عربی عروه از عشق معشوق بیمار است و داستان بیشتر جنبه تغزلی با بار عاطفی دارد، نه حماسی.

۲. حضور اندیشه و تفکر خردگرا که مسلماً از فرهنگ و تمدن دیرینه ایران گرفته شده است، در انتخاب شخصیت‌ها و جایگاه آنان و شیوه پردازش به ماجراها و مکان وقوع آن‌ها آشکار است؛ به عنوان نمونه، عشق دو عاشق در مکتب پرورده می‌شود که نشانگر فرهنگ و تمدن است، این اندیشه در داستان عربی غایب است. همچنین اسامی همه شخصیت‌های داستان تغییر کرده‌اند تا با نام‌های ایرانی متناسب باشد.

۳. شخصیت در داستان عیوقی برجسته‌تر است. ورقه هم عاشق و هم جنگجو است و معشوق نیز همین‌گونه است، درحالی‌که، در داستان عربی شخصیت‌ها این ویژگی‌های قهرمانی را ندارند. عیوقی به جای پسر عموی بازرگان برای عروه، پادشاه یمن را به عنوان دایی ورقه انتخاب می‌کند و به جای اینکه شوهر عفره مرد ثروتمندی از شام باشد، شوهر گلشاه امیر شام است. حتی ورقه را به شغل بازرگانی و با نام نصر بن احمد می‌گمارد تا خود را به شاه شام معرفی کند، برعکس عروه که خود را فرد عادی از قبیله بنی عدنان می‌خواند. اینجا نوعی انسجام و تناسب بین شاه و بازرگان است، همین تناسب در روایت عربی نیز بین مرد ثروتمند که احتمالاً بازرگان است و مهمان وی که مردی از قبیله بنی عدنان است وجود دارد. گرچه شخصیت

داستان عیوقی از شخصیت روایت عربی برجسته‌تر است، اما نوع تناسب بین شخصیت داستان در هر روایت براساس تفکر جامعه خویش است؛ برای مثال، ملاقات عاشق و معشوق در کاخ زیر نظر خود شوهر به طور پنهانی بوده است، اما در روایت عربی کنیزک مراقبت می‌کرد. بنابراین حضور شخصیت‌های برجسته در داستان عربی کم‌رنگ است، از سوی دیگر نوعی انسجام میان شخصیت‌ها برای ایجاد تعادل در داستان عیوقی به چشم می‌خورد.

۴. عامل اقتصادی در دو روایت پررنگ، اما متفاوت است. در روایت عربی عاشق از آغاز یتیم بود و فقر و فلاکت مانع ازدواج وی است، درحالی‌که در منظومه عیوقی عاشق یتیم نبود، مال و ثروت داشت و به مکتب می‌رفت و چالاک و چابک‌سواری را از پدر یاد گرفته بود، چون پدر وی از سران سپاه و بزرگان قبیله بود. عوامل اقتصادی در داستان عربی سبب مشکلات و گرفتاری‌های عاشق از آغاز است و داستان عاشقانه از آغاز علاوه بر یتیم‌بودن عاشق، بر گرفتاری‌های وی به علت بی‌پولی تأکید می‌کند. اما راویان در پایان داستان می‌خواهند بگویند که عشق غلیظ در نهایت غلبه دارد. شاید عیوقی با افزودن صحنه حمله در شب عروسی و اسیر شدن معشوق، می‌خواهد بگوید که غیر از فقر و فلاکت موانع دیگری سر راه وصال وجود دارد که از وصال میان عاشق و معشوق جلوگیری می‌کند. از سوی دیگر، عرب‌ها در دوران جاهلیت برای امرار معاش به قبیله‌های ضعیف‌تر غارت می‌کردند. عیوقی از این نکته برای توصیف کردن صحنه‌های رزمی و پهلوانی ورقه و گلشاه استفاده کرده و طرز مبارزه آن‌ها با حریف و رقیب سخت چون ربیع بن عدنان را تصویر می‌کند؛ اما در نهایت عیوقی، با وجود برجسته‌سازی شخصیت‌ها، به سیر اصلی داستان باز می‌گردد که فقر و فلاکت مانع اصلی وصال می‌شود.

## ۷. پی‌نوشت‌ها

۱. عیوقی از شاعران اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است. اطلاع زیادی از زندگی این شاعر در دست نیست، همین قدر می‌دانیم که «وی از شاعران دوره اول غزنوی و معاصر سلطان محمود غزنوی» (صفا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۶۰۱)، یعنی هم‌عصر فردوسی بوده است.
۲. ویژگی‌های عشق عذری که در این مقاله نگاشته شد، در واقع تلفیقی و برگرفته از چند کتاب است؛ لذا این ویژگی‌ها مبتنی بر مضامین شعر و داستان‌های عشق غلیظ (عذری) و



نشانه‌ها و ویژگی‌هایی است که در کتاب‌های قدیم چون *زهره* از ابن داود اصفهانی، *طوق الحمامة* از ابن حزم اندلسی و *روضۃ المحبین* از ابن قیم جوزیه و نیز کتاب‌های معاصر چون *الحب العذری* از عبدالستار الجواری، *تطور الغزل بین الجاهلیة والاسلام* از شکر فیصل، *الحیة العاطفیة* از محمدغنیمی هلال و دیوان *مجنون لیلی* از زکی درویش آمده است.

### ۳. خلاصه داستان ورقه و گلشاه عیوقی:

در دوره اسلامی، در قسمتی از سرزمین عربستان قبیله‌ای به نام بنی‌شیبیه می‌زیست که دو برادر به نام‌های هلال و همام سالار آن بودند. هلال دختری بی‌همتا به نام گلشاه داشت و همام پسری دلستان به نام ورقه. هر دو فرزند در ده سالگی به مکتب رفتند تا درس و ادب بیاموزند، اما در مکتب چشمشان به کتاب و دلشان در بند یکدیگر بود و آتش عشق در دلشان فروزان گشت. پدران متوجه عشق فرزندان شدند و در شانزده‌سالگی با شادی، بساط نامزدیشان را آراستند. در این زمان قبیله بنی‌ضبه بر قبیله بنی‌شیبیه حمله کرد و گلشاه را به اسیری برد؛ پس از اسارت گلشاه، رئیس قبیله بنی‌ضبه ربیع بن عدنان به وی عشق ورزید و قاصدی برای خواستگاری نزد پدر گلشاه فرستاد اما هلال موافقت نکرد. پس از یک سال ورقه با قبیله‌اش به قبیله بنی‌ضبه حمله کرد. در این حمله پدر ورقه به دست ربیع بن عدنان کشته شد، از آن سو، گلشاه موفق شد ربیع و پسر ارشدش را بکشد و ورقه نیز توانست پسر کهنتر ربیع را که به گلشاه عشق می‌ورزید، از پا در آورد و گلشاه را نجات دهد. بدین ترتیب راه برای وصال ورقه و گلشاه هموار شد، اما چون مال و ثروت ورقه در حمله به غارت رفته بود، پدر گلشاه موافقت نکرد که وی را به همسری ورقه در بیاورد. سعد، غلام ورقه، از وی اجازه گرفت تا زر و سیم فراهم کند و او را به آرزوی وصال گلشاه برساند، اما سودی نداشت و وساطت و دلسوزی مادر گلشاه نیز سودی نکرد. در این بین زیبایی گلشاه سبب شد از هر سو قاصدان فراوانی با زر و سیم و نعمت بسیار به خواستگاری او بیایند. ورقه به مادر گلشاه متوسل شد، اما پدر گلشاه گفت: ورقه می‌تواند از دایی‌اش که شاه یمن است، کمک بگیرد و مال و ثروت لازم را برای ازدواج با گلشاه فراهم کند. ورقه پس از گرفتن عهد از پدر و مادر گلشاه که دخترشان را به کسی ندهند تا وی برگردد، عازم یمن شد.

در راه سفر چنان پریشان خیال و افسرده‌خاطر بود که هرکس از وی می‌پرسید به کجا می‌روی، جواب نمی‌داد. وقتی ورقه به یمن رسید، فهمید که شاه و برخی وزرای وی به دست شاه بحرین و عدن اسیر شده‌اند. ورقه با کمک وزیر، شاه را از اسارت نجات داد، شاه به ورقه زر و سیم و شتر و پارچه داد و سپس ورقه با ثروت فراوان و اشتیاقی وصف‌نشدنی به وطن برگشت. از آن طرف نیز گلشاه پس از رفتن ورقه از فراق روز به روز کاهیده‌تر و نزارتر می‌شد و بی‌قرار و نالان بود. در همین زمان پادشاه سرزمین شام با مال و نعمت فراوان به خواستگاری گلشاه آمد. چون پدر و مادر گلشاه خواستگاری وی را نپذیرفتند، شاه شام به پیرزنی حيله‌گر متوسل شد. آن پیرزن، مادر گلشاه را با هدایایی از جانب شاه شام فریفت. مادر گلشاه همسرش را قانع کرد و آن دو برخلاف پیمان خود، دخترشان را به همسری شاه شام در آوردند. گلشاه در مخالفت هرچه فغان و شیون کرد، سودی نداشت و مراسم ازدواج سرگرفت. چون ورقه به وطن رسید، پدر گلشاه چاره‌اندیشی کرد، گوسفندی را کشت و دفن کرد و به عنوان گور گلشاه به ورقه نشان داد و گفت در غیاب وی گلشاه مرده است، اما دیری نگذشت که ورقه به وسیله کنیزی از ماجرا با خبر شد. ورقه چیزهایی را که از یمن آورده بود، به غلامانش داد تا به شاه یمن پس بدهند و خود سوی شام رفت. در نزدیکی شهر شام دزدان به او حمله و مجروحش کردند. ورقه با تن زخمی به دروازه شهر رسید و کنار چشمه‌ای از روی اسب افتاد و بی‌هوش شد. شاه شام که از شکار برمی‌گشت او را دید و به قصر برد و به کنیزی سپرد تا تیمار داریش کند. چون ورقه به هوش آمد، نام خود را از شاه پنهان کرد و خود را بازرگانی با نام نصر احمد معرفی کرد. ورقه چون خوب شد، فهمید که گلشاه در همان قصر است؛ از کنیزک خواست تا انگشترش را به گلشاه برساند و بدین طریق گلشاه فهمید که آن جوان بازرگان، ورقه است. پس این موضوع را به شاه خبر داد. شاه به گلشاه گفت ورقه را نزد خود نگهدار و خاطرش را آسوده کن، شاه چندشب مراقب دیدارشان بود، ولی آنان را به راه خطا ندید. ورقه و گلشاه مدتی جفاهایی را که روزگار بر آنان کرده بود بر زبان آوردند. دیری نگذشت که ورقه عازم برگشتن شد و گلشاه زاد و توشه او را فراهم ساخت. شاه از گریه و زاری آن دو در لحظه وداع گریان شد و دلش به حال ایشان سوخت و به ورقه گفت: اگر بخواهی گلشاه را طلاق می‌دهم تا



همسر تو شود وگرنه همین‌جا بمان تا همیشه کنارش باشی. ورقه از شاه سپاسگزاری کرد و بر اسب نشست و راه برگشتن را پیش گرفت. ورقه در راه به طیبی دانا رسید و از او درمان عشق را طلبید؛ طیب گفت: درمان عاشق جز وصال معشوق نیست. ورقه ناامید شد و چون طاقت فراق معشوق را نداشت، آهی از سینه برآورد و جان داد. غلامش او را دفن کرد و خبر مرگ ورقه را از طریق دو سوار به گلشاه رساند. گلشاه با خبر شد، سر گور ورقه گریه و زاری کرد، سپس روی بر مزار نهاد، آهی پر درد برآورد و روح از بدنش به آسمان پر کشید و بدنش سرد شد. شاه مدتی بر مرگ گلشاه نوحه‌گری کرد و اشک بارید، سپس تن آن دختر پاک را کنار گور ورقه به خاک سپرد و بر سر آن عمارتی عالی بنا کرد که مزار عاشقان گردید (عیوقی، ۱۳۴۳).

#### ۴. خلاصه داستان عروه و عفراء (اصل روایت عربی):

در سرزمین عربستان و در قبیله‌ای به نام بنی‌عذره در عصر اسلامی، دو برادر به نام‌های عقال بن مهاصر و حزام بودند که اولی دختری به نام عفراء و دومی پسری به نام عروه داشت. عروه که در چهار سالگی پدر خود را از دست داده بود و در خانهٔ عمو کنار عفراء زندگی می‌کرد و با گذشت زمان، عشق در دل هر دو فروزان گشت. پدر عفراء که از عشق آن دو آگاه شد به عروه وعده داد و گفت: عفراء همسر آیندهٔ تو است. دیری نگذشت که عروه از عمهٔ خود «هند» درخواست کرد که عفراء را از پدرش خواستگاری کند و هند با برادرش عقال سر صحبت خواستگاری را گشود. اما عقال نپذیرفت و گفت که عجله نداریم، عروه فقیر و بی‌چیز است، بگذارید تا پول به دستش برسد. از طرفی مادر عفراء نسبت به عروه دل خوشی نداشت و نمی‌خواست دخترش را به وی بدهد، زیرا آرزوی دامادی ثروتمند را در سر می‌پرورانید. عفراء زیبا و خوش‌رو بود و خواستگاران زیادی داشت. عروه باخبر شد و نزد عمویش رفته و از وی ملتمسانه درخواست کرد که عفراء را به کسی دیگر ندهد، عقال پذیرفت و به عروه گفت مادر عفراء مهریه زیادی می‌خواهد. عروه قصد کرد به یمن برود و از پسر عموی ثروتمندش کمک بگیرد. قبل از سفر از پدر و مادر عفراء قول گرفت که اقدامی نکنند تا وی برگردد، سپس با عفراء و قبیله وداع کرد و با دو نفر از رفقای صمیمی به سمت یمن راه افتاد. در راه هرچه همراهان با وی صحبت می‌کردند، او که فکرش به عفراء مشغول بود، پاسخ نمی‌داد. عروه



وقتی به نزد پسر عمو رسید، مشکل خود را با وی گفت و او مال و نعمت و صد شتر به وی داد. عروه در راه برگشتن پیوسته به یاد عفرآ بود تا به قبیله رسید. در این گیر و دار مردی ثروتمند از شام به سوی قبیله بنی‌عذره سفر کرد. روزی عفرآ را دید و عاشق وی شد او را از پدر خواستگاری کرد. پدر عفرآ در آغاز موافقت نکرد، مرد شامی با پرداختن مهریه زیاد تلاش کرد وی را راضی نماید، اما پدر باز هم قبول نکرد، سپس نزد مادر عفرآ رفت تا پدر را وادار کند تا خواستگاری او را بپذیرد و عفرآ را به عقد وی درآورد. عفرآ ناراحت از پیمان‌شکنی پدر و مادر اشعاری گفت و پس از سه روز با شوهر خویش به سمت شام سفر کرد. پدر برای پاسخ‌دادن به عروه چاره‌ای اندیشید؛ او گوری کهنه را بازسازی کرد و به نام گور عفرآ آن را به عروه نمایاند و از مردم قبیله خواست آن راز را از عروه پنهان دارند. عروه پس از بازگشت و شنیدن خبر مرگ عفرآ، چند روز سر گور ساختگی با درد و غم نشست اما دیری نگذشت که یکی از زنان قبیله، ماجرای واقعی را برای عروه بازگو کرد. عروه عمویش را ملامت کرد و قبیله را به مقصد شام ترک گفت و پسران پسران به خانه شوهر عفرآ رسید و مهمان او شد و خویش را از بنی‌عدنان خواند. پس از چند روز که مهمان مرد شامی بود با وی انس گرفت، سپس از کنیزکی خواست انگشترش را به عفرآ برساند و سرانجام عفرآ با پی‌بردن به موضوع، حقیقت ماجرا را با شوهرش در میان گذاشت (آغانی، ۱۵۱/۲۴). شوهر عفرآ با گله از عروه که نام واقعی خود را از وی پنهان کرده بود، از وی خواست که همیشه کنار وی بماند، سپس وی را با عفرآ تنها گذاشت و کنیزکی را از دور به مراقبت آن دو گماشت (همان، ۱۵۲). عروه و عفرآ تنها به شکایت از جدایی و فراق و روزگار پرداختند و از رنج‌ها و سختی‌هایی گفتند که در راه عشق تحمل کرده بودند (همان، ۱۵۲). شوهر عفرآ وقتی عفت و پاکی هر دو را دید آن دو را به حال خودشان واگذاشت و چون از قصد برگشتن عروه باخیر شد به عفرآ گفت: «نگذار پسرعمویت از اینجا برود و از وی درخواست کن که اینجا بماند» اما عفرآ گفت: «عروه قبول نمی‌کند»، سپس شوهر عفرآ با عروه صحبت کرد و گفت: «اگر بخواهی عفرآ را طلاق می‌دهم تا همسر تو شود»، اما عروه نپذیرفت و از او سپاسگزاری کرد و آماده سفر شد (همان: ۱۵۳). عروه با رنجوری و سردرگمی راه می‌پیمود و هرگاه غش می‌کرد نقابی که عفرآ به وی داده بود روی



چهره‌اش می‌انداختند تا به هوش بیاید (همان: ۱۵۴). عروه پس از بازگشت دچار توهم و هذیان‌گویی شد، تا حدی که از شنیدن نام عفراء، که بر شتر ماده اطلاق می‌گردید، از هوش می‌رفت (تزیین الاسواق، ۱۳۰). خانواده عروه وی را نزد یکی از طبیبان مشهور (عراف الیمامه) بردند اما سودی نداشت، سپس به طبیب معروف دیگری (عراف حجر) مراجعه کردند، که باز هم بی‌فایده بود و به قبیله برگشتند (مصارع العشاق ۱/ ۳۱۸؛ تزیین الاسواق، ۱۳۱؛ اغانی، ۲۴/ ۱۶۰). عروه روز به روز لاغرتر و حالش بدتر می‌شد و هرچه مردم وی را ملامت می‌کردند او دست بردار نبود (اغانی، ۲۴/ ۱۶۱؛ مصارع العشاق، ۱/ ۳۲۰)؛ تا اینکه روزی پس از ناله و زاری در غم فراق و جدایی معشوق، آهی سرد از سینه برآورد و جان بداد (اغانی، ۲۴/ ۱۶۳). عفراء وقتی باخبر شد، عزم وطن کرد و سرگور عروه آهی پر از درد و رنج از سینه برآورد و جان بداد، (اغانی، ۲۴/ ۱۶۴). آنگاه معشوق را کنار گور عاشق به خاک سپردند (مصارع العشاق، ۱/ ۳۲۰؛ تزیین الاسواق، ۱۳۳). سپس از سرگور هر یک، درختی رویید و این دو درخت چنان به هم پیچیدند که تعجب همگان را برانگیختند (تزیین الاسواق، ۱۳۳).

## ۷. منابع

- ابراهیم، عبدالحمید. (۱۹۷۲). *قصص العشاق النثرية في العصر الاموي*. القاهرة: مجلس رعاية الفنون و الادب.
- الاصفهانی، ابوالفرج. (بی‌تا). *الاعانی*. ج ۲۴. تحقیق عبدالکریم العزباوی و عبدالعزیز مطر. مؤسسه جمال للطباعة و النشر. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- الانطاکی، داود. (۱۹۹۴). *تزیین الاسواق فی اخبار العشاق*. ج ۱، ط ۳. بیروت: مکتبه الهلال.
- زراقت، عبدالمجید. (۲۰۰۸). *عشاق العرب*. بیروت: دار البحار.
- ستاری، جلال. (۱۳۷۹). *پیوند عشق میان شرق و غرب*. ج ۲. اصفهان: نشر فردا.
- السراج القاری، جعفر بن احمد. (بی‌تا). *مصارع العشاق*. ج ۱. بیروت: دار صادر.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۲). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۱، چ ۱۳. تهران: انتشارات فردوس.
- ضیف، شوقی. (۱۹۹۹). *الحب العذری عند العرب*. القاهرة: الدار المصرية اللبنانية.

- عیوقی. (۱۳۴۳). *ورقه و گلشاه*. تصحیح ذبیح‌الله صفا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فتاحی نیشابوری. (۱۳۸۶). *حسن و دل*. تصحیح حسن ذوالفقاری. تهران: نشر چشمه.
- القط، عبدالقادر. (۱۹۷۹). *فی الشعر الاسلامی والاموی*. بیروت: دار النهضة العربية.
- لیبب، الطاهر. (۲۰۰۹). *سوسیولوجیا الغزل العربی*. بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
- مدی، ارژنگ. (۱۳۷۱). *عشق در ادب فارسی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- المسعودی، علی ابن الحسین. (۱۹۸۹). *مروج الذهب. قاسم وهب*. ج ۳. دمشق: وزارة الثقافة.
- یغمایی، اقبال. (۱۳۷۷). *داستان‌های عاشقانه ادبیات فارسی*. ج ۳. تهران: انتشارات هیرمند.
- Assadullah Souren Malikian- Chirvani, *Le Roman de Varage et Golsah*, Arts asiatques, Tome xxii, 1970.